

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 6, Summer 2020, 67-89
Doi: 10.30465/crtls.2020.26547.1594

A Critique of the Book
Decline and Fall of the Sasanian Empire:
The Sasanian–Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran

Afshin Khosrosani*

Abstract

Historians and scholars have cited many reasons for Sasanian's defeat by the Arab. In 2008, Parvaneh Pourshariati revived this topic by publishing the book *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian–Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*. With an innovative and rare methodology, she presented a new and rare narrative of the fall of the Sasanian. Analyzing written sources and archaeological evidence, Pourshariati acknowledges that the Sasanian kingdom consisted of the Sasanian-Parthian confederacy and by not supporting the Sasanian on behalf of Parthian dynasties, the Arab succeeded to come to an end the Sasanian kingdom. Some of the shortcomings of the book are the acceptance of some narratives and interpretations uncritically, the lack of attention to the final impact of the Sasanian's war with the Romans and its impact on the decline of this dynasty, the lack of proper analysis of archaeological evidence, and most importantly, little attention to environmental disasters and severe damage to the irrigation system of Mesopotamia at the end of the Sasanian epoch. The following article tries to examine these shortcomings and will evaluate the book in light of the mentioned cases.

Keywords: Sasanian, Parvaneh Pourshariati, Parthian Dynasties, Sasanian-Parthian Confederacy, Archaeological Evidence.

* MA in Archeology, University of Tehran, afshinkhosrosani@gmail.com

Date received: 2020-02-19, Date of acceptance: 2020-07-18

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقدی بر کتاب

Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian – Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran

زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی: اتحادیه ساسانی - پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها

افشین خسروثانی*

چکیده

مورخان و پژوهش‌گران درخصوص شکست ساسانیان از عرب‌ها به دلایل زیادی اشاره کرده‌اند. در سال ۲۰۰۸، پروانه پورشریعی با انتشار کتاب *زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی: اتحادیه ساسانی - پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها* جانی تازه به این موضوع بخشید. او با یک روش‌شناسی بدیع و کم‌سابقه روایتی تازه و نادر از مسئله سقوط ساسانیان ارائه کرد. با تجزیه و تحلیل منابع مکتوب و شواهد باستان‌شناسی، پورشریعی به این [نکته] اذعان دارد که حکومت ساسانی متشکل از اتحادیه ساسانی - پارتی بود و با حمایت‌نکردن خاندان‌های پارتی از ساسانیان، عرب‌ها موفق شدند در قرن هفتم میلادی به عمر حکومت ساسانی پایان دهند. از نواقص و کاستی‌های این اثر پذیرش برخی روایت‌ها و تفسیرها به صورت غیرانتقادی، توجه‌نکردن به تأثیر واپسین جنگ ساسانیان با رومیان و تأثیر آن در زوال این سلسله، تحلیل‌نکردن درست شواهد باستان‌شناسی، و ازهمه‌مهم‌تر، بی‌توجهی به بحران‌های محیطی و آسیب شدید نظام آبیاری سرزمین میان‌رودان در

* کارشناس ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، afshinkhosrosani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۸

اواخر دوره ساسانی است که نگارنده در نوشتار پیش‌رو سعی در بررسی آن‌ها دارد و با در نظر گرفتن موارد ذکر شده این اثر را ارزیابی خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: ساسانیان، پروانه پورشریعتی، خاندان‌های پارتی، اتحادیه ساسانی — پارتی، شواهد باستان‌شناسی.

۱. مقدمه

زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی یکی از موضوع‌هایی است که علاقه‌مندان زیادی در محافل آکادمیک و علمی دنیا دارد. نزدیک به دو دهه پس از انتشار اثر سترگ آرتور کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ریچارد نلسون فرای، ایران‌شناس شهیر آمریکایی، کتاب *میراث باستانی ایران* را منتشر کرد و به تاریخ ایران باستان و موضوع سقوط و فتح ایران به دست عرب‌ها اشاره کرد (فرای ۱۳۸۷). تاریخ‌نگاران ایرانی نیز در این باره کتاب‌هایی را به زیور طبع آراسته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان به کتاب *دو قرن سکوت و تاریخ ایران بعد از اسلام* عبدالحسین زرین‌کوب اشاره کرد. این کتاب‌ها مطالعات گسترده‌ای است که تاکنون در مورد فتوح و تحولات پس از آن از منظر ایرانی صورت گرفته است. زرین‌کوب وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران در آستانه فتح عرب‌ها و همچنین، دو قرن اول حکومت اسلامی را در ایران بررسی و مطالعه کرد. نام‌برده با سیر در منابع مکتوب، حرکت عرب‌ها به ایران، رابطه زرتشتیان با مسلمانان، وضعیت موالی، و مسئله جزیه و خراج را بررسی کرد (زرین‌کوب ۱۳۹۱؛ زرین‌کوب ۱۳۸۴؛ Daryae 2010: 240).

هم‌چنین، زرتشتیان در مورد فتح شاهنشاهی ساسانی و وضعیت ایرانیان تحت حاکمیت مسلمانان مطالبی نوشته‌اند. بهرام فره‌وشی تلاش کرد تا مجموعه دلایلی را برای سقوط ساسانیان ارائه کند (Faravashi 1971: 84-477). جمشید گرشاسب چوکسی از دیگر زرتشتیانی است که راجع به این موضوع قلم رانده است. چوکسی در مطالعات عالمانه‌اش روایت متقاعدکننده‌ای از فتح ایران به دست عرب‌ها و نیز روابط زرتشتیان — مسلمانان در دوره اسلامی ارائه می‌کند. هم‌چنین، او در مطالعاتش چگونگی ازدست‌دادن قدرت زرتشتیان و این مسئله را که چرا مسلمانان نیروی غالب در ایران شدند بررسی می‌کند (Choksy 1997; Daryae 2010: 240).^۱

با وجود همه این مطالعات و بررسی‌ها، برخی از محققان از سناریوی فعلی در خصوص زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی رضایت کافی ندارند و معتقدند که این موضوع

چنان‌که باید و شاید حل نشده است و چالش‌های فراوانی در این خصوص وجود دارد. یکی از این محققان پروانه پورشریعتی است که تلاش کرده است تا دلیل دیگری برای سقوط و زوال شاهنشاهی ساسانی مطرح کند. کتاب *زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی*، نوشته استاد زبان و فرهنگ‌های خاور نزدیک باستان در دانشگاه ایالتی اوهایو، پاسخی بدیع و تازه به این پرسش اساسی است. نویسنده در این کتاب به‌جای آن‌که تلاش کند روایتی «ناسیونالیستی» یا آشکارا «ایدئولوژیک» درباره سقوط ساسانیان خلق کند، با اتخاذ رویکردی عالمانه و با پژوهش در انبوهی از اسناد و مدارک و منابع به‌خصوص مهرها و کتیبه‌ها در کنار منابع مکتوب پارسی میانه از اواخر دوره ساسانی، منابع یونانی، ارمنی، و سریانی و هم‌چنین، روایات فتوح (فتوحات عربی) سعی دارد تا نگاهی متفاوت به این موضوع داشته باشد.^۲ او بر این باور است که پشتیبانی نکردن خاندان‌های پارتی از ساسانیان مهم‌ترین علت سقوط ساسانیان در قرن هفتم میلادی بود. در جای دیگر، پورشریعتی با اشاره به گزارش‌های طبری چنین بیان می‌کند که هدف عرب‌ها از حمله به ایران دسترسی به مسیرهای تجاری ماوراءالنهر بود و خاندان‌های پارتی از این موضوع آگاهی کامل داشتند.

۲. معرفی نویسنده و اثر

پروانه پورشریعتی در سال ۱۹۷۷ به ایالات متحده آمریکا عزیمت کرد و در همان سال در دانشگاه نیویورک نام‌نویسی کرد. او دوره کارشناسی را در رشته جامعه‌شناسی دانشگاه نیویورک و دکترایش را در زمینه تاریخ خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا به‌پایان رساند. نام‌برده پس از چهارده سال خدمت در دپارتمان زبان‌ها و فرهنگ‌های دانشگاه ایالتی اوهایو، هم‌اکنون دانشیار تاریخ در دپارتمان علوم اجتماعی کالج فنی شهر نیویورک و رئیس انجمن جوامع فارسی‌زبان است. پورشریعتی با محوریت تاریخ باستان متأخر و تاریخ ایران و خاورمیانه پژوهش می‌کند. تحقیقات او بر تاریخ اجتماعی و فرهنگی و ارتباطات خاورمیانه، قفقاز، ایران، و آسیای مرکزی متمرکز است. هم‌چنین، بر حماسه‌ها و تاریخ ملی ایران، که برای بررسی این دوره از تاریخ ضروری است، تمرکز دارد. به‌طور ویژه، پژوهش‌های ارزشمند و نوآورانه‌ای در حوزه شاهنامه‌پژوهی و فردوسی‌شناسی انجام داده است که خواه‌ناخواه ایشان را به حوزه خراسان‌شناسی (اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی) کشانده است.

پورشریعتی کتاب *زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی: اتحادیه ساسانی - پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها*^۳ را در سال ۲۰۰۸ نگاشت و در حال حاضر، دو ترجمه از آن در ایران وجود دارد: یکی، ترجمه خشایار بهاری و دیگری، ترجمه آوا واحدی‌نوایی. در نقد اثر، اصل کتاب به همراه ترجمه فارسی آن، که خشایار بهاری آن را برگردان کرده است، استفاده شده است. شایان ذکر است که مترجم کتاب بنابه تشخیص، فقط آن بخش‌هایی را که به طور مستقیم به مسئله زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی مربوط بوده است به فارسی برگردانده است و از ترجمه بخش‌های ۴، ۵، و ۶ با عنوان‌های موضوعی «خط‌مشی‌های خاندانی طبرستان»^۴، «منظر دینی ساسانیان»^۵، و «شورش‌های دوره باستان متأخر در خراسان و طبرستان»^۶ اجتناب کرده است. البته، مترجم به صورت گذرا در بخش «پیش‌گفتار مترجم» به رویکرد گزینشی خود در باب برگردان کتاب مورد بحث اشاره کرده است، هر چند دلیل چنین رویکردی را ذکر نکرده است.

این کتاب در دو بخش اصلی «تاریخ سیاسی» و «جریان‌های دینی» تنظیم شده است. هم‌چنان‌که از این عنوان‌ها پیداست، بخش نخست کتاب به بررسی عوامل و وقایع سیاسی مؤثر در فروپاشی شاهنشاهی ساسانی اختصاص یافته و در بخش دوم آن نقش تعاملات جریان‌های دینی رایج در گستره فرمان‌روایی ساسانیان در به فرجام‌رسیدن روزگار این سلسله بررسی شده است.

کتاب *زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی* بر چندین موضوع در تاریخ باستان متأخر ایران متمرکز است. نخست، نویسنده تلاش می‌کند تا ساختار سیاسی داخلی اواخر دوره ساسانی را که بنا بر اعتقاد او به طور مستقیم به موفقیت سپاه عرب در قرن هفتم میلادی مربوط می‌شود توضیح دهد. باید اذعان کرد که او گام مهمی در به چالش کشیدن رویکرد سنتی مطالعات ساسانیان، یعنی [رویکرد] آرتور کریستن سن، که ایران ساسانی را یک دولت متمرکز با سلسله‌مراتب سیاسی - اداری می‌داند، برداشته است. پورشریعتی معتقد است که شاهنشاهی ساسانی اتحادیه‌ای از خاندان ساسانی و [خاندان‌های] پارتی بود و این [ها] مؤلفه‌های اصلی شاهنشاهی ساسانی بودند. پورشریعتی به منظور تأیید نظرها و دیدگاه‌های خویش از مواد فرهنگی مانند شواهد مهرشناسی نیز سود جست است؛ اثر سترگ ریکا گیزلن در خصوص جغرافیای اداری شاهنشاهی ساسانی و مهرهای این دوره که نام افراد [فرماندهان] پارتی روی برخی از این مهرها ذکر شده منبع اصلی پورشریعتی بوده است (Gyselen 1989).^۷

بخش اول کتاب پورشریعتی مفصل‌ترین و پرجزئیات‌ترین بخش کتاب است. او در این بخش سیاست‌های شاهنشاهی ساسانی و اتحادیه ساسانی — پارتی را بازنگری می‌کند. در ادامه، نظریه آرتور کریستن سن را در باب دولت مرکزگرای ساسانی معرفی می‌کند و آن را به چالش می‌کشد. در مبحثی جداگانه به مقوله نظام خاندانی اشاره می‌کند و تأکید می‌کند که هفت خاندان پارتی در دوره ساسانی سیاست‌های کاملاً پویایی داشتند. نویسنده کتاب *زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی* در ذیل همین بخش به صورت جامع دوره شاهان ساسانی را بررسی می‌کند و نفوذ و قدرت خاندان‌های پارتی را در زمان هر یک از شاهان ساسانی مورد مطالعه قرار می‌دهد. مثلاً، در زمان یزدگرد اول، بهرام پنجم، و یزدگرد دوم نقش خاندان سورن و حوزه نفوذ آن‌ها را بررسی می‌کند. هم‌چنین، در زمان حکومت پیروز به نقش خاندان مهران، در زمان بلاش و قباد به نقش کارنی‌ها، و در دوره خسروانشیروان به نقش خاندان مهران، اسپهبدان، و کارنی‌ها توجه نشان می‌دهد. دوره‌های بعد از خسروانشیروان نیز شاهد حضور برخی از این خاندان‌ها در چرخه قدرت هستیم که در این جا مجالی برای بررسی آن‌ها نیست (Pourshariati 2008: 59-153). در این جا، پورشریعتی به طور مفصل به خاندان‌های پارتی، میزان قدرتشان، و مهرهای آن‌ها اشاره می‌کند و با توجه به حضور فرماندهان پارتی در رأس سپاه ساسانی، مدعی شریک‌بودن این خاندان‌ها در حکومت ساسانی است.^۱ در بخش شواهد باستان‌شناسی وضعیت خاندان‌ها و مهرهای آن‌ها را تحلیل خواهیم کرد. در ذیل عنوان تاریخ سیاسی که بخش قابل توجهی از کتاب را به خود اختصاص داده است، پورشریعتی موضوع فتح ایران را به دست عرب‌ها بررسی می‌کند. پورشریعتی در این جا قسمت خدای‌نامه‌ها و روایات فتوح را مطالعه می‌کند. در ادامه، به تاریخ‌گذاری سیف بن عمر اشاره می‌کند و معتقد است که روایات ایرانی که دست‌به‌دست گشته تا به طبری رسیده از سیف بن عمر بوده است. او بر این باور است که اگر روایات سیف بن عمر را در کنار روایات فتوح، روایات ایرانی، و تمام داده‌ها و اطلاعاتی که در دست داریم، قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که برخلاف گفتمان غالب، سیف بن عمر در مورد ایران یکی از مستندترین روایات آن بخش از تاریخ ما را به دست می‌دهد (ibid.: 166-173). در همین بخش، پورشریعتی به فتح مناطق مختلف ایران عصر ساسانی از جمله تیسفون، خوزستان، ماد، ری، گرگان و طبرستان، خراسان، و آذربایجان به دست عرب‌ها اشاره می‌کند (ibid.: 219-281).

بخش دوم کتاب را جریان‌های دینی تشکیل می‌دهد. در این جا پورشریعتی منظر دینی و مذهبی عصر ساسانی را واکاوی و مطالعه می‌کند. هم‌چنین، به مقوله‌های ثنویت و

دوگانگی، رابطه سلطنت و روحانیت، زروانیسم، مزدکیان، جوامع یهودی و مسیحی، مهرپرستی، میترا و میتراپرستی در دوران هخامنشی و اشکانی، دوگانگی مذهبی پارسیگ — پهلَو، مهرپرستی در بخش‌های شمال و شرق از جمله طبرستان و ارمنستان، و مهرپرستی در خاندان‌های مهران و کارن اشاره کرده است (ibid.: 321- 392). پورشریعتی در ذیل بخش جریان‌های دینی، شورش‌های دوره باستان متأخر در خراسان و طبرستان را بررسی و مطالعه می‌کند و به قیام بهرام چوبین اشاره دارد (ibid.: 397- 414). در بخش مقدمه اشاره کردیم که پورشریعتی معتقد است که هدف عرب‌ها از حمله به ایران دسترسی به مسیرهای تجاری ماوراءالنهر بود، نه تسلط سیاسی بر ایران. در همین باره، پورشریعتی در بخش پایانی کتابش در بخشی با عنوان «خراسان درونی و بیرونی»^۹ (نیشابور، توس، قومس، و خواف خراسان درونی و مرو، سرخس، نسا، و ابیورد خراسان بیرونی را تشکیل می‌دهند) این مسئله را بررسی می‌کند که سکونت عرب‌ها در خراسان درونی همان‌طور که می‌گویند آن قدر هم زیاد نبود و اصولاً، مقصد عرب‌ها و سکونت آن‌ها در خراسان بیرونی یعنی در مرو، نسا، ابیورد، و شهرهای مرزی آسیای مرکزی قرار داشت (ibid.: 417- 420).

۳. امتیازهای اثر

یکی از ویژگی‌های درخور و قابل توجه کتاب فهرست مطالب مبسوط و دقیق آن است که پیوستگی و انسجام کافی در آن قابل مشاهده است. متن کتاب از شیوایی و نظم شایسته‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که نویسنده با بیانی ساده مطالب و نظرات خویش را توضیح می‌دهد. در این کتاب ثبت اعلام و ارجاع‌ها نیز به شیوه روش‌مندی انجام شده است و نویسنده برای رفع هرگونه ابهامی روش کار خود را در آغاز کتاب به دقت تشریح کرده است. این شیوه برای کسانی که قصد دارند از این کتاب بهره پژوهشی ببرند آموزنده است. پانوشته‌های کتاب حکایت از حجم زیاد و انبوه منابع و اطلاعاتی دارد که نویسنده در اثر خویش از آن‌ها سود جسته است. پورشریعتی با رویکردی ریشه‌ای، انتقادی، و مقایسه‌ای درباره یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عرصه‌های تاریخ ایران گام برداشته است. از دیگر ویژگی‌های سترگ این اثر آن است که پس از سال‌ها رکود پژوهشی در حوزه مطالعات تاریخی دوره باستان متأخر ایران، توجه باستان‌شناسان و تاریخ‌پژوهان را به این حوزه مطالعاتی جلب کرده است.

۴. نقد محتوایی کتاب

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، دیدگاه‌های پورشریعتی کاستی‌ها و نواقصی دارد که پذیرش نظریه او را درباب فدراتیو (اتحادیه‌ای) بودن حکومت ساسانی دشوار می‌کند. در این جا مواردی بررسی خواهد شد که نویسنده کتاب سهل‌انگارانه با آن‌ها برخورد کرده و در جاهایی تفسیرهایی اشتباه از آن‌ها ارائه کرده است. پذیرش روایت‌های منابع مکتوب بدون تحلیل مناسب یکی از موارد ضعف در این کتاب است که راقم این‌سطور با برشمردن چند مورد از آن‌ها به این موضوع اشاره می‌کند. یکی دیگر از این موارد ضعف مواجهه با مواد فرهنگی است؛ از آن‌جایی که پورشریعتی پژوهش‌گر تاریخ است و نه باستان‌شناس، در به‌کارگیری مواد فرهنگی و تحلیل و تفسیر آن‌ها کمی ناتوان عمل کرده است و آن‌گونه که خواننده یا یک باستان‌شناس متخصص دوره ساسانی انتظار دارد حق مطلب را ادا نکرده است. ضعف رویکردی و روش‌شناختی [نویسنده] درباب مواد فرهنگی را می‌توان در مواجهه با کتیبه کعبه زرتشت و مهرهای این دوره رصد کرد. نویسنده کتاب *زوال و فروپاشی ساسانیان* در بخش آغازین اثر خود این مسئله را بررسی می‌کند که چگونه یک شاهنشاهی که در اوایل قرن هفتم میلادی پس از درگیری موفقیت‌آمیز و پیروزی بر سپاهیان نیرومند بیزانس، سودای تسلط بر تمامی خاورمیانه و خاور نزدیک را داشت به‌ناگاه در اواسط قرن هفتم میلادی مغلوب عرب‌های مسلمانی می‌شود که پیش‌تر یکی از اتباع شاهنشاهی به حساب می‌آمدند. پورشریعتی به‌درستی طرح مسئله می‌کند، اما عواقب و تأثیرات مخرب این جنگ را بررسی نمی‌کند. بسیاری از محققان تأثیرات جنگ با بیزانس و هزینه‌های انجام‌شده در این نزاع طولانی ازسوی ساسانیان را به‌دقت بررسی کردند و یکی از پی‌آمدهای این جنگ را ازهم‌پاشیدن شیرازه کشور در دوره‌های بعد می‌دانند و آخرین مبحثی که واکاوی آن می‌تواند به فهم ما از اوضاع و احوال قرن‌های پایانی دوره ساسانی کمک کند، وضعیت میان‌رودان در این دوره است. آن‌گونه که منابع مکتوب گزارش می‌کنند در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی بحران‌های طبیعی و تخریب زیرساخت‌های آبیاری ساسانیان در این بخش اتفاق می‌افتد و این مسئله ضربه مهلکی به اقتصاد ساسانی وارد می‌سازد و متعاقب آن نارضایتی‌ها و اعتراض‌هایی به‌دنبال دارد که در تضعیف و سرنگونی حکومت ساسانی بی‌تأثیر نیستند.

۱.۴ پذیرش روایت‌ها به صورت غیرانتقادی

پیش‌تر ذکر کردیم که پورشریعتی برخی روایت‌ها را به صورت غیرانتقادی پذیرفته است. یکی از این موارد خاستگاه و تبار خاندان‌های پارتنی است که پورشریعتی برای فهم و شناخت آن‌ها از موسی خورنی، مورخ ارمنی، روایت می‌آورد و آن را بدون هیچ‌گونه تحلیل و تفسیری می‌پذیرد. نام‌برده سؤالی بنیادین با این عنوان «اما این خاندان‌های ملوک‌الطوائف پارتنی کدام‌اند که در طول تاریخ اشکانیان از چنین قدرتی برخوردار بوده‌اند» مطرح می‌کند و در پی یافتن پاسخش، به موسی خورنی رجوع می‌کند. بنابر روایت داستان‌گونه موسی خورنی، فرهاد چهارم اشکانی سه پسر و یک دختر به نام‌های آرتاشیس، کارن، سورن، و گشم داشت. پسر اول، فرهاد چهارم، جانشین پدر می‌شود و دو پسر دیگر بنیان‌گذاران خاندان‌هایی به نام خود می‌شوند که همان [خاندان] کارن و سورن است. در ادامه، پورشریعتی می‌گوید: «البته، این روایت بی‌گمان اساطیری است و در پایان، متأسفانه برای بازسازی جزئیات تاریخ این خاندان‌ها در دوره اشکانی چیزی بیش از همین‌گونه مضامین اساطیری در دست نداریم» (پورشریعتی ۱۳۹۷: ۲۸-۲۹). نکته قابل‌تأمل در این جا این است که نویسنده بدون تعمق و بررسی منابع متعدد در این باره به این روایت بسنده کرده و با پذیرش چنین گزارشی نظرات و دیدگاه‌های خویش را، که یک موضوع و مسئله بنیادین را پیش کشیده است، تقویت می‌کند. شایان ذکر است که نویسنده در صفحه‌های آغازین کتابش می‌آورد: «اصطلاح پارتنی اشاره‌ای به خاندان‌های صاحب‌نفوذ و قدرت‌مند پارتنی است و نباید آن را با خاندان اشکانی یکی دانست. اشکانیان یک شاخه ویژه خاندانی از پارت‌ها بودند» (همان: ۲-۳). مهم‌تر آن‌که، اگر ما روایت موسی خورنی را در مورد تبار و خاستگاه خاندان‌ها بپذیریم، باید بگوییم که خاندان‌های ذکر شده از نسل فرهاد چهارم هستند و بنابراین، آن‌ها از خاندان اشکانی‌اند، نه دیگر خاندان‌های پارتنی!

در ادامه، مبحث چشم‌انداز اقتصادی دولت ساسانی را از منظر فرانتس آلتهایم بررسی می‌کند و چنین بیان می‌کند که شواهد نتیجه‌گیری‌های آلتهایم را تأیید نمی‌کنند. متن به صورت مستقیم هم‌راه با تحلیل نویسنده کتاب *زوال و فروپاشی ساسانیان* آورده می‌شود تا خواننده بهتر به تناقض‌های موجود در کتاب پی ببرد.

چشم‌انداز اقتصاد ساسانی شامل دو بخش است: از یک سو، نواحی تحت کنترل مستقیم شاه، و از سوی دیگر، زمین‌های تحت مالکیت اشراف که دولت مرکزی بر آن تنها کنترلی غیرمستقیم داشت. نهاد سلطنت در پی افزایش تعداد شهرهای شاهی و مناطق

متناظر با آن‌ها بوده. نتیجه این فرایند، تبدیل نواحی زیر کنترل غیرمستقیم به نواحی تحت کنترل مستقیم، و نیز نواحی مشمول پرداخت جزئی مالیات، به نواحی مشمول پرداخت کامل بود. پس روند پی‌افکندن شهرهای شاهی گواهی بوده است بر نزاع میان قدرت نهاد سلطنت و قدرت اشرافیت (همان: ۴۲).

در ادامه، پورشریعتی با پذیرش برخی از گفته‌های آلت‌هایم این مقوله را مطرح می‌کند که ساسانیان در نواحی شرقی، شمال شرقی، شمالی، و حتی شمال غربی که در دست خاندان‌های پارتی بود شهرهای کمی ساخته‌اند و این حکایت از قدرت خاندان‌ها و ابتکار عمل پایین ساسانیان در این مناطق دارد. تناقض مشهود در این جا این است که شواهد مادی نتایج آلت‌هایم را تأیید نمی‌کند، اما پورشریعتی به منظور تأیید نظرات خویش از آن‌ها سود می‌برد. او مشخص نمی‌کند که شواهد در کجاها نتیجه‌گیری آلت‌هایم را تأیید نمی‌کنند! در جای دیگر، پورشریعتی به تعداد شهرهای ساخته‌شده در مناطق پارتی اشاره می‌کند و از ۲۳ شهری که در این مناطق ذکر شده، پنج‌تای آن‌ها را مربوط به این دوره می‌داند.^۱ در ادامه، از ۲۴ شهری که در کوست خوربران [غرب] بنا شده، شانزده تای آن‌ها را مربوط به ساسانیان می‌داند. باید گفت، باتوجه به این که مناطق شمالی در دست خاندان‌های پارتی بوده است، بناکردن پنج شهر در این دوره کم به نظر نمی‌رسد. هم‌چنین، ساخت دیوار دفاعی در این مناطق را باید پروژه‌ای بزرگ دانست که بسیاری از شاهان ساسانی در این پروژه دست داشتند و هزینه بالایی را صرف ساخت این دیوارها می‌کردند. از همه مهم‌تر، باید به ناامن بودن جاده موسوم به ابریشم در قرن‌های ششم و هفتم میلادی اشاره کرد که بخش مهمی از این جاده از مناطقی گذر می‌کرد که خاندان‌های پارتی در آن‌جا حضور داشتند. در خصوص ناامنی ذکر شده، می‌توان به جنگ‌های سال‌های ۵۰۲ تا ۵۰۶، ۵۲۷ تا ۵۶۱، و ۶۰۲ تا ۶۲۹ میلادی اشاره کرد که تجارت در این مسیرها را دشوار ساخته بود و متعاقباً، راه را برای تجارت دریایی تسهیل کرد (Daryaee 2003: 4-8; Jones 1970: 9).

یکی دیگر از منابعی که پورشریعتی با هدف تقویت نظراتش به آن ارجاع می‌دهد، لوکونین است. «به نظر می‌رسد، مرکزگرایی سیاسی در اواخر دوره ساسانی در ایران تأمین شده و آن نیز پس از تکمیل اصلاحات خسرو انوشیروان بوده است». در بخشی دیگر «فهرست نام اشراف در کتیبه‌های نخستین شاهان ساسانی در کعبه زرتشت، به قدر کافی روشن می‌کند که قدرت گرفتن اردشیر اول در نتیجه مشارکت شاهان اندیگان، کرمان، آپرناک، سکستان، و مرو و نیز خاندان‌های ملوک‌الطوائف پارتی رز، سورن، کارن، و هم‌چنین، شاهان محلی میان‌رودان مهیا شده است». دوباره در بخشی دیگر «تقریباً قطعی

به نظر می‌رسد که خاندان‌های سورن، کارن، وراز، و شاهان اندیگان در دربار اردشیر اول از موقعیت‌هایی بالاتر از نجای خود سرزمین پارس برخوردار بودند» (پورشریعتی ۱۳۹۷: ۵۰). شایان ذکر است که از محتوای کتیبه کعبه زرتشت چنین استنباطی نمی‌شود و مشخص نیست بر چه مبنایی چنین تفسیری از متن کتیبه شده است! کتیبه فقط به افراد مهم و سرشناسی که در دوران اردشیر بابکان و شاپور بزرگ می‌زیستند و حامی سلطنت بودند، اشاره می‌کند. در میان این افراد، نام برخی از افراد خاندان‌های پارتی نیز دیده می‌شود که مقام و منزلت بالایی دارند، اما ذکر این نام‌ها دلیل بر اتحادیه‌بودن ساسانیان و خاندان‌های پارتی نیست. در ادامه، لوکونین به نگاره شاپور اول در نقش رجب اشاره می‌کند و می‌آورد که «پس از شاه و شاه‌زادگان و ملکه و نیز فرماندهان و نگهبانان شاهی، نگاره نمایندگان خاندان‌های وراز، سورن، و کارن آمده است» (همان: ۵۰-۵۱). به صرف حضور این خاندان‌ها در نگاره‌ها و متن کتیبه‌ها نمی‌توان چنین برداشت کرد که این خاندان‌ها شریک قدرت بودند و با ساسانیان اتحادیه‌ای را تشکیل می‌دادند.

پورشریعتی در بخشی با عنوان «علائق تجاری عرب‌ها» موضوع بسیار مهم و چالش‌برانگیزی را مطرح می‌کند. او در این جا براساس روایت طبری به گفت‌وگوی میان رستم فرخزاد و زهره بن حویه، از سرداران سعد بن ابی وقاص، اشاره می‌کند. رستم در پایان از زهره می‌پرسد که «اگر من و قوم من دین شما را پذیرفتیم، چه خواهید کرد؟ باز خواهید گشت؟ زهره در پاسخ می‌گوید بله، به خدا سوگند چنین خواهیم کرد و هرگز به دیار شما نزدیک نخواهیم شد، مگر برای تجارت و حاجت». در ادامه، پورشریعتی چنین تفسیر می‌کند: «پس قصد عرب‌ها نه فتح کشور برای به دست گرفتن قدرت، بلکه به دست گرفتن راه‌های تجاری بود» (همان: ۲۵۹). او در ادامه چنین می‌آورد: «آن‌گونه که در شاهنامه آمده، هدف عرب‌ها از حمله به ایران، دست‌رسی مستقیم به مسیرهای تجاری بوده است. رستم فرخزاد می‌گوید عرب‌ها او را مطمئن کرده‌اند که هدف آنان از حمله نه نابودی نظام سلطنت حاکم و به دست گرفتن قدرت، که علائق تجاری است. آن‌ها وعده داده‌اند که ایرانیان را بر سرزمین‌های خود از قادسیه تا رودبار مسلط باقی خواهند گذارد». در ادامه تفسیرهای عجیب و دشوارفهم، پورشریعتی چنین بیان می‌کند:

از بستر موضوع و نیز از منطق طبیعی آشکار می‌شود که این رودبار بی‌گمان اطلاق ایرانیان بر رود جیحون بوده است. به سخنی دیگر، عرب‌ها بر آن بوده‌اند تا آن سوی جیحون پیش رفته و بر شهرهای تجاری منطقه دست یابند. تنها هدف عرب‌ها بازرگانی و نه چیزی دیگر بوده است. آنان حتی توافق کرده بودند تعرفه و مالیات

سنگین پرداخت کرده و هم‌زمان شاه ساسانی را به رسمیت بشناسند و حتی برای تضمین اجرای مفاد توافق افرادی را نیز گروگان بدهند (همان: ۲۶۲).^{۱۱}

باتوجه به مطالب ذکرشده، پورشریعتی مدعی است که هدف فاتحان عرب نه تصرف عملی و برپایی مهاجرنشین‌هایی در سرزمین‌های ایرانی، که میان‌برزدن آن‌ها برای تأمین دسترسی به مسیرهای تجارت در ماوراءالنهر بوده است. خاندان پارتی نیز با پی‌بردن به این مسئله با سپاهیان عرب به مصالحه‌ای موقت رسیدند. با اتکا به تاریخ طبری و برخی اشعار فردوسی چنین نظریه‌ای صادرکردن بسیار تأمل‌برانگیز است! از گزارش طبری نمی‌توان چنین استنباطی کرد و چنین نظریه‌ای چندان محکمه‌پسند نیست. به‌صرف روایت طبری یا برخی اشعار فردوسی نمی‌توان چنین نظریه‌ای صادر کرد و آن را قدر مسلم دانست و با چنین رویکردی موضوع سقوط را روایت کرد.

۲.۴ شواهد باستان‌شناختی

هنگامی که نویسنده کتیبه‌های قرن سوم را بررسی می‌کند، انتظار می‌رود به کتیبه‌های مهم این دوره، مانند کتیبه کعبه زرتشت و ... هم اشاره کند و از لابه‌لای متن این کتیبه‌ها نمونه‌هایی از اسامی این خاندان‌ها را بیرون بکشد و آن‌ها را تبیین و تفسیر کند. اما نویسنده فقط به کتیبه دوزبانه شاپور اول در حاجی‌آباد اشاره می‌کند و به‌صورت کلی، طبقات ذکرشده در آن را بررسی می‌کند! به‌علت توجه کافی و دقیق نداشتن به کتیبه کعبه زرتشت، نویسنده در جایی که می‌خواهد به نقش خاندان‌ها در حکومت ساسانی اشاره کند، با یزدگرد اول آغاز می‌کند و این‌گونه بیان می‌کند:

مسئله پیش‌روی ما این است که بنابر سرشت منابع در دسترس تا زمان فرمان‌روایی یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ م)، خود خاندان‌های اشرافی دخیل در قدرت اکثراً ناشناخته‌اند. جدای از چهره‌های مورد اشاره در *خدای‌نامه* که بعدها در *شاهنامه* و تواریخ عربی سربرآورده‌اند، در این مقطع چاره‌ای جز ارجاع به شخصیت‌هایی ناشناس نداریم که به‌طور عام آن‌ها را با اصطلاحاتی چون واسپوهران، بزرگان، و غیره خواهیم شناخت (پورشریعتی ۱۳۹۷: ۶۲-۶۳).

کتیبه کعبه زرتشت یکی از شواهد مهم باستان‌شناختی است که راجع به حضور این خاندان‌ها سرنخ‌های مهمی به ما می‌دهد که از طریق آن می‌توانیم به حضور برخی از آن‌ها پی ببریم. در بخشی از کتیبه کعبه زرتشت به برخی از افراد تحت لوای اردشیر بابکان و

جایگاه این افراد اشاره شده که ما در این جا با برخی اسامی پارتی مواجه می‌شویم؛ از جمله پاپک هزار پت دیکخین وراز (Dikhin Vârâz)، ساسان سورن (Sûrên)، پیروز قارن (Pêrôr the Kâren)، و قارن آپرسام (Apûrsâm) (سامی ۱۳۹۳: ۵۲). در ادامه، به افرادی اشاره می‌شود که در زمان سلطنت شاپور بزرگ زندگی می‌کردند و در این بین با سه فرد از خاندان‌های پارتی مواجه می‌شویم که اردشیر وراز، اردشیر سورن نارسخی، و اردشیر قارن نام دارند (همان: ۵۳). بی‌توجهی نویسنده به این منبع دست‌اول باعث می‌شود تا او در دام تفسیر اشتباه و نادرست لوکونین گیر بیفتد و بدون هیچ‌گونه توجیهی تفسیر او را پذیرا باشد و با مددجستن از چنین تفسیری نظریه خود را در باب فدراتیو بودن شاهنشاهی ساسانی تقویت کند.

در اوایل دوره ساسانی، با توجه به کتیبه کعبه زرتشت یک شاهنشاهی نیمه‌متمرکز وجود داشت که شاهان مستقل، سلسله‌های محلی، و حتی اشکانیان در میان پیروان تحت سلطه شاه‌شاهان بودند. این که پورشریعتی به ما یادآوری می‌کند که در دوران پیشامدرن مفهوم نظام متمرکز و همه‌جانبه محلی از اعراب نداشته است می‌تواند تا حدودی درست باشد، اما ساسانیان، درست مانند رومیان، نهایت سعی و کوشش خود را به کار بستند تا نظامی سازمان‌یافته از حکومت و قدرت از رأس تا پایین حکم‌فرما باشد (Daryaei 2010: 242).^{۱۲} این مرکزگرایی در دوره ساسانی مشهود است و از طرق مختلف می‌توان آن را رصد کرد؛ از شیوه‌های ضرب سکه از اواخر قرن پنجم میلادی گرفته تا مهرهای اداری و حتی خلق یک روایت تاریخی یک‌پارچه منفرد از ایران‌شهر، یعنی خدای‌نامگ. نباید فراموش کنیم که درحالی‌که اشکانیان قصد داشتند نیاکانشان و نقش قومی‌شان را روی مهرهای فرماندهانشان به‌رخ بکشند، ساسانیان نگران ایده [آرمان] پارس [فارس] یا هرگونه انتساب نژادی خاص نبودند، بلکه بیش‌تر نگران ایران‌شهر یا به‌سخنی دیگر، «قلمرو ایرانیان» بودند. آن‌ها مردمی را در جایگاه ایرانی برگزیدند و غیرایرانی‌ها را فقط با واژه «انیران» (غیرایرانی‌ها) از آن‌ها جدا کردند. بنابراین، ساسانیان نگاهی جامع به شاهنشاهی‌شان و مردمان درون آن داشتند. هر قانونی که از طرف شاه صادر می‌شد شامل حال همه می‌شد و تفاوتی نبود که اشکانی، سیستانی، کرمانی، یا پارسی باشند (ibid.: 243). به‌جز چند مهر از فرماندهان دوره ساسانی مربوط به قرن‌های ششم و هفتم میلادی، هیچ‌گونه شواهدی برای پیش‌نهادی غیر از این وجود ندارد. به‌همین ترتیب، به‌جز شورش بهرام چوبین و چند مورد دیگر در اواخر دوره ساسانی، هیچ‌گونه صحبتی درخصوص منطقه‌گرایی یا جداسازی قومی وجود نداشت. آنچه در

دوره ساسانی حائز اهمیت بود ایده ایران شهر بود؛ درست همان گونه که ایده روم در مورد مدیترانه وجود داشت (ibid.).

دیگر شاهد باستان‌شناختی‌ای که پورشریعتی براساس آن نظرات خویش را تقویت می‌کند مهرهاست. پیداشدن تعدادی مهر مربوط به خاندان پارتی باعث شد تا پورشریعتی دوباره بر اتحادیه‌ای بودن حکومت ساسانی اصرار ورزد. پیش‌تر اشاره کردیم که در زمان خسرو انوشیروان که اوج اصلاحات و قدرت ساسانیان قلمداد می‌شود، شاهد حضور همه‌جانبه خاندان‌ها در قدرت هستیم و برای هر کوست یکی از افراد برجسته خاندان‌های یادشده تعیین می‌شد. سیاست «تفرقه بنداز و حکومت کن»^{۱۳} را می‌توان یکی از ابزارهای شاهنشاهی ساسانی در مواجهه با خاندان‌های پارتی دانست. پیش از این اشاره شد که در دوره قباد شاهد درگیری بین خاندان‌های کارن و مهران هستیم و پایان این نزاع به مرگ سوخرای کارنی ختم شد. خاندان کارن در دوره قباد از قدرت بسیاری برخوردار بودند و خاندان مهران به نوعی در حاشیه بودند. هنگامی که قباد متوجه قدرت روزافزون سوخرا می‌شود با کمک گرفتن از خاندان مهران، در رأس آن‌ها شاپور رازی، سوخرا کارنی را سرکوب می‌کند و دست آن‌ها را از قدرت کوتاه می‌کند. به نظر می‌رسد که در دوره انوشیروان این سیاست به گونه‌ای دیگر ادامه یافت. در زمان خسرو انوشیروان شخصی از خاندان کارن که خاستگاهشان نهاوند بود در مقام سپاهبد کل شرق، جایی که زادگاه خاندان مهران و حوزه نفوذ آن‌ها بود، منصوب می‌شود. پورشریعتی در جای دیگری به این مسئله اشاره می‌کند که اگر خاندان مهران در جریان اصلاحات انوشیروان قتل‌عام شدند، پس چگونه است که در زمان هرمزد چهارم سربرآوردند؟ باید متذکر شویم که مخالفت یک شاه با خاندانی و قتل‌عام آن‌ها دلیل بر این نیست که آن‌ها باید دیگر محو می‌شدند و هیچ‌وقت به چرخه قدرت باز نمی‌گشتند. مثلاً، وقتی در زمان اردشیر، کارنی‌ها به مخالفت برخاستند بسیاری از آن‌ها قتل‌عام شدند، اما برای همیشه نابود نشدند و می‌بینیم که در زمان قباد و خسرو انوشیروان به جایگاه‌های مهمی دست یافتند. می‌توان چنین استنباط کرد که خاندان‌های یادشده باتوجه به نفوذ و رابطه‌ای که با شاه وقت داشتند ضعف و قدرت داشتند. باتوجه به این مطلب، شاهد یک فرازونشیب طولانی در رابطه شاهان ساسانی با خاندان‌های پارتی هستیم. در دوره‌ای خاندان سورن، زمانی دیگر کارنی‌ها، در دوره‌ای دیگر مهرانی‌ها، و در برهه‌ای اسپهبدان از قدرت و نفوذ بالایی برخوردار بودند، اما این موضوع را نباید با شریک‌قدرت بودن یکی پنداشت! قتل‌عام کردن بزرگان خاندان اسپهبدان در دوره هرمزد و خسرو پرویز حکایت از قدرت‌مند بودن این شاهان در برابر این خاندان دارد.

۳.۴ جنگ‌های ایران و روم

یکی از مواردی که پورشریعتی چندان اعتنایی بدان نمی‌کند تأثیر جنگ‌های قرن هفتم میلادی ساسانیان با رومیان است. جنگی که هاوارد جانستون آن را «آخرین جنگ بزرگ باستان» می‌داند (Howard-Johnston 1999: xxii). برخی از پژوهش‌گران حوزه تاریخ ساسانی شکست ساسانیان را از رومیان یکی از عوامل سقوط شاهنشاهی ساسانی می‌دانند (فرای ۱۳۸۷؛ قدرت‌دیزجی ۱۳۹۵: ۱۰۰). بر اثر این جنگ‌ها ساسانیان توان دفاعی و نظامی خود را از دست دادند و بحران‌های سیاسی - اقتصادی گریبان‌گیر آن‌ها شد. مطالعات سکه‌شناسی نشان می‌دهد که پس از شکست ساسانیان از بیزانس، فقط در تعدادی از ایالت‌های ایران به نام شاه ساسانی سکه ضرب می‌شد. این مسئله حکایت از این دارد که ایالت‌های دیگر از کنترل ساسانیان خارج شدند. علاوه بر این، منابع ادبی نشان می‌دهند که مناطق ساسانی عرب‌نشین در پی شکست ساسانیان از بیزانس، از سلطه آنان خارج شدند. پژوهش‌گران دوره ساسانی این شکست را یکی از عوامل اصلی سقوط ساسانیان به دست عرب‌ها می‌دانند (همان؛ Dignas and Winter 2007: 45). مهرداد قدرت‌دیزجی معتقد است که شکست ساسانیان از بیزانس باعث ایجاد بحران سیاسی - اجتماعی در ایران شد، این مهم در نظام سیاسی ساسانیان موجب تنش شد و در سقوط ساسانیان نیز بسیار تأثیرگذار بود (قدرت‌دیزجی ۱۳۹۵: ۱۰۰). به دنبال این شکست‌ها، علاوه بر تضعیف بنیه نظامی شاهنشاهی ساسانی، بی‌ثباتی و بحران اقتصادی فراگیری در جامعه آن روز حکم فرما شد که تا حمله عرب‌ها ادامه یافت (تقی‌زاده ۱۳۴۹: ۱۸۰-۱۸۳؛ قدرت‌دیزجی ۱۳۹۵: ۱۰۱). اما در اثر پروانه پورشریعتی نقش و تأثیر این جنگ‌ها در فروپاشی شاهنشاهی ساسانی نادیده انگاشته می‌شود. پورشریعتی تمرکز خویش را روی شرح روابط ساسانیان و خاندان پارتی نهاده و ضعف و سقوط ساسانیان را نتیجه رقابت و اختلاف این دو گروه می‌داند (پورشریعتی ۱۳۹۷: ۱۰۸). شایان ذکر است که کتاب *زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی* را پژوهش‌گرانی از جمله تورج دریایی (Daryaei 2010) و خداداد رضاخانی (Rezakhani 2011) و برخی از دیدگاه‌های پورشریعتی را ریکا گیزلن (Gyselen 2009) مورد نقد قرار داده‌اند.

۴.۴ بحران‌های طبیعی میان‌رودان

از جمله مواردی که کم‌تر بدان توجه شده است آسیب‌دیدن پشتوانه اقتصادی ساسانیان، یعنی نظام آبیاری و کشاورزی میان‌رودان است. این مورد در کار پروانه پورشریعتی نیز

دیده نمی‌شود، درحالی‌که در مسئله سقوط ساسانیان بسیار تأثیرگذار بوده است. اندک اشاراتی را که به این مسئله شده است می‌توان در آثار کلمان هوار (۱۳۶۳) و آرتور کریستن سن (۱۳۸۵) دید. مؤلف این نوشتار، برخلاف پورشریعتی که اصلی‌ترین عامل سقوط ساسانیان را به دست عرب‌ها حمایت‌نکردن خاندان‌های پارتی از ساسانیان می‌داند، مسئله آسیب‌دیدن پشته‌اقتصادی ساسانیان در اواخر این دوره در میان‌رودان را فقط یکی از زمینه‌های مهم و اصلی سقوط ساسانیان می‌داند که در اثر پورشریعتی محلی از اعراب ندارد. اهمیت میان‌رودان برای ساسانیان از میزان مالیاتی که منابع مکتوب گزارش می‌کنند، استنباط می‌شود (آلنهایم ۱۳۶۹). چیزی قریب به سه‌چهارم مالیات این دوره از این سرزمین تأمین می‌شد. بنابراین، بحران‌های طبیعی در کاهش مالیات بسیار تأثیرگذار بود. متعاقب آن، حکومت ساسانی افزون‌بر از دست‌دادن درآمد ارضی میان‌رودان، برای دریافت مالیات نیز با مشکلات عدیده‌ای مواجه شد. طبری آسیب‌دیدن نظام آبیاری سواد [عراق] را عامل اصلی سقوط ساسانیان قلمداد کرده است (طبری ۱۳۶۲: ۱۰۱۰).

نظارت ممتد و پیوسته ساسانیان بر نظام آبیاری و کشاورزی در عراق، پایدارماندن چنین نظامی را به دنبال داشت. درآمد حاصل از کشاورزی این بخش پشته‌اقتصادی نیرومندی برای ارتش و حکومت ساسانی بود. شایان ذکر است که رومیان دوبار تیسفون را فتح کردند و تیسفون یک‌بار تا آستانه سقوط پیش رفت، اما سردمداران ساسانی هرگز به خود اجازه ندادند که پایتخت خویش را تغییر دهند (فرای ۱۳۸۷: ۲۱۲؛ زرین‌کوب ۱۳۹۱: ۴۰۳؛ کریستن سن ۱۳۸۵: ۵۱۵). می‌توان چنین پنداشت که اهمیت و درآمد این سرزمین به‌حدی بود که ساسانیان، با وجود چنین تهدیدات سهمگینی، حاضر به تغییر پایتخت نبودند. روی‌هم‌رفته، نظام آبیاری مستلزم نظارت دقیق حکومت بود و مادامی‌که حکومت توان چنین نظارتی را نداشت، این نظام و متعاقب آن کشت‌زارهای آن‌جا رو به ویرانی می‌رفت. این مورد در اواخر دوره ساسانی به‌وقوع پیوست و نقشی بسیار مهم در سقوط این حکومت داشت.

پورشریعتی به‌درستی به بحران‌های سیاسی سده پایانی دوره ساسانی اشاره کرده است، اما به فجایع طبیعی در میان‌رودان دوره ساسانی چندان اعتنایی نکرده است. درست در زمانی که شاهد حضور نیروهای مخالف در برابر خسرو پرویز هستیم، در سال‌های ۶۲۸-۶۲۷ میلادی، در رودخانه‌های دجله و فرات طغیانی عظیم روی داد و سدهای متعددی شکسته شد. هم‌چنین، شیوع طاعون در همین سال‌ها به مرگ یک‌سوم تا نیمی از جمعیت منجر شد (کولسینکف ۱۳۵۷: ۲۱۴؛ تقی‌زاده ۱۳۴۹: ۱۴-۱۵؛ Christensen 2016).^{۱۴} خسرو برای

ترمیم این سدها پول زیادی هزینه کرد، اما نتیجه‌ای حاصل نشد و زیان‌های ناشی از سیل رو به فزونی نهاد (طبری ۱۳۶۲: ۱۰۱۲؛ کولسینکف ۱۳۵۷: ۲۱۴). در این بین، بزرگ‌ترین فاجعه شکسته‌شدن سد دجلة العوراء بود. چنان‌که طبری و ابن اثیر گزارش می‌کنند، با شکستن این سد بخشی از طاق کسری در تیسفون تخریب شد (طبری ۱۳۶۲: ۱۰۱۰؛ ابن اثیر ۱۳۷۱: ۲۱۴). طغیان در دجله انحراف در بستر رود را به‌دنبال داشت. انحراف در بستر رودخانه باعث شد تا نیمه جنوبی عراق برای همیشه مردابی شود و مزارع بسیاری، حتی قبل از اتمام نزع خسرو پرویز با رومیان، ویران شوند. حملات عرب‌ها فرصت ترمیم و بازسازی این سدها را از بین برد و در نتیجه، زمین‌های بیش‌تری به مرداب تبدیل شدند (طبری ۱۳۶۲: ۱۰۱۲؛ ابن اثیر ۱۳۷۱: ۲۸۴).

تلاش‌ها و هزینه‌های گزاف خسرو پرویز حاصلی نداشت و آمده است که «تأثیر بدی بر ایرانیان نهاد» (طبری ۱۳۶۲: ۱۰۱۳). بر طبق روایت طبری و ابن اثیر، اخترشناسان و پیش‌گویان خسرو پرویز شکستن سدها را نشانه سقوط ساسانیان دانستند (طبری ۱۳۶۲: ۱۰۱۳؛ ابن اثیر ۱۳۷۱: ۲۸۴). این بحران در کاهش قدرت و توان حکومت ساسانی که اداره‌کننده نظام آبیاری عراق بود بسیار تأثیرگذار بود (کریستن سن ۱۳۸۵: ۵۲۳؛ فرای ۱۳۸۷: ۲۶۹). از این‌ها گذشته، بنابه شهادت منابع مکتوب، مردم عراق دیگر برای حفظ کشت‌زارهای سلطنتی به‌سود ساسانیان انگیزه‌ای نداشتند (یعقوبی ۱۳۴۲: ۱۴۳). شایان ذکر است که بیش‌تر جمعیت عراق را مردمان مسیحی، یهودی، و مانویان تشکیل می‌دادند که برای مدت مدیدی از جور، ستم، و آزار مذهبی - سیاسی ساسانیان رنج می‌بردند (مسعودی ۱۳۶۰: ۹۱؛ کریستن سن ۱۳۸۵: ۲۹۰-۲۹۱؛ فرای ۱۳۸۷: ۲۵۰-۲۵۷). هم‌چنین، تعداد کثیری از نیروهای ارتش ساسانی در عراق عرب بودند (ابن اثیر ۱۳۷۱: ۲۸۵-۲۹۰). در نبرد ذیقار، که علائم ضعف ساسانیان آشکار شد، واحدهای عرب ارتش ساسانی از شرکت در نبرد علیه عرب‌ها خودداری کردند (کولسینکف ۱۳۵۷: ۱۹۱). عرب‌های این منطقه پس از تسخیر تیسفون به مسلمانان ملحق شدند (مسعودی ۱۳۶۰: ۳۲۳؛ یعقوبی ۱۳۴۲: ۱۴۲-۱۴۳). آن‌گونه‌که مسعودی گزارش می‌کند مردمان عرب عراق برای حمایت از ساسانیان چندان انگیزه‌ای نداشتند و از همین‌رو، در برابر مسلمانان مقاومت چندان نکرده (مسعودی ۱۳۶۰: ۳۲۳).

۵. نتیجه‌گیری

پورشریعتی با بررسی دوباره طیف گسترده‌ای از منابع نوشتاری و مواد فرهنگی و با مقابله دقیق داده‌های گوناگون درباره چرایی سقوط شاهنشاهی ساسانی و چگونگی فتح ایران

به دست عرب‌ها به نظریه‌ای تازه دست یافته است. او معتقد است که برای فهم علل پیروزی عرب‌ها در ایران در اوایل قرن هفتم میلادی و پیش از آن، شکست ساسانیان از بیزانس، نیازمند بازاندیشی در وضعیت تاریخ متأخر ساسانیان هستیم. در واقع، به باور او، تصور غالب و مسلطی که ما از شاهنشاهی ساسانیان داریم مخدوش و نادرست است! او معتقد است که این تصویر را بیش‌تر مورخان غربی و در رأس آن‌ها آرتور کریستن‌سن (۱۸۷۵-۱۹۴۵) پدید آورده‌اند. در این تصور، شاهنشاهی ساسانی (۲۲۴-۶۵۱ م) پس از شکست اشکانیان (۲۴۷ پ م- ۲۲۴ م) نظام حکومتی مقتدر و مرکزگرا بنا کردند. اثر متفاوت پروانه پورشریعتی گام مهمی در راه شکستن سلطهٔ گفتمان‌های رایج پیشین دربارهٔ تاریخ کهن ایران است. هم‌چنین، مؤلف در این کتاب به فراسوی مطالعات شرق‌شناسانه‌ای گام می‌گذارد که به منابع اصلی چندان وقعی نمی‌گذاشتند و روایت‌های یونانیان و عرب‌ها را با دیدی غیرانتقادی بازگو می‌کردند. تلاش او برای برقراری ارتباط میان رخداد‌های تاریخی که قبلاً به‌درستی درک نشدند و مورد بحث قرار نگرفته‌اند، قابل تحسین است. از دیگر نقاط قوت این اثر آن است که نویسنده در پژوهشی روش‌مند اساس کار خود را بر هم‌نشینی و مقابلهٔ متونی قرار داده است که در گسترهٔ زمانی مورد نظر در سرزمین‌های گوناگون و به زبان‌های متفاوت نوشته شده است. نظریهٔ پورشریعتی دربارهٔ ساخت دولت ساسانی و ماهیت اتحادیه‌ای آن ممکن است مورد پسند راقم این سطور نباشد، اما تلاش پورشریعتی در این راه ستودنی است. باین حال، این اثر مانند هر اثر دیگری کاستی‌هایی دارد که نگارندهٔ این جستار به برخی از آن‌ها اشاره داشت. شاید دیگر زمان آن به سر آمده باشد که بخواهیم برای مسئلهٔ سترگی مثل سقوط ساسانیان تک‌عاملی نگاه کنیم و یک عامل را مهم‌ترین علت سقوط یک شاهنشاهی بزرگ بدانیم؛ هم‌چنان‌که طبری در قرن سوم هجری عامل اصلی سقوط ساسانیان را آسیب‌دیدن نظام آبیاری سواد می‌داند. بهتر آن است برای بررسی چنین موضوع مهمی به عوامل گونه‌گونی توجه کرد و هر کدام را در بافت و بستر مناسب خود مورد بحث و بررسی قرار داد. در همین باره، استفاده از رویکردهای باستان‌شناسانه می‌تواند به فهم ما در چنین موضوع‌هایی کمک کند و بسیار راه‌گشا باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. کتاب ستیز و سازش: زرتشتیان مغلوب و مسلمانان حاکم در جامعهٔ ایران نخستین سده‌های اسلامی (*Conflict and Cooperation: Zoroastrian Subalterns and Muslim Elites in Medieval Iranian Society*) از معدود آثار روش‌مند در مطالعات حوزهٔ اسلام و ایران است، اما این اثر

کاستی‌هایی دارد. جمشید گرشاسب چوکسی یک دین‌پژوه است نه مورخ؛ از این رو، تسلط چندانی بر بایسته‌های یک پژوهش تاریخی ندارد و ضعف‌های روشی به این اثر راه یافته است. رعایت نکردن ترتیب زمانی در گزارش فتح ایران، تحلیل‌های مغایر با داده‌های تاریخی، ضعف روش‌شناختی در تبیین اسلام‌پذیری ایرانیان، و گزارش‌های بدون منبع از جمله کاستی‌های این اثر است. مثلاً، هرگاه ستیز و تقابل بین ایرانیان و عرب‌ها مورد نظر نویسنده است، از واژه «زرتشتی» استفاده شده و هر جا بحث درباره سازش و هم‌راهی است، واژه «ایرانی» به کار رفته است (تقوی و دیگران ۱۳۹۷: ۶۱-۸۰).

۲. پورشریعتی به منظور تقویت و تأیید نظراتش، به *شاهنامه* بسیار ارجاع می‌دهد. به نظر می‌رسد که او دیدگاه زیو روبین، که استفاده از حماسه را به منزله منبعی برای [بازسازی] تاریخ ساسانی توصیه می‌کرد، دنبال می‌کند (Rezakhani 2011: 416). از نقاط ضعف در روش‌شناسی پورشریعتی می‌توان به بهره‌نگرفتن او از کتاب *کارنامه اردشیر بابکان*، بنیان‌گذار سلسله ساسانی، اشاره کرد (ibid.).

3. Decline and fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran.

4. Dynastic Polities of Tabaristān

5. Sasanian Religious Landscape

6. Revolts of late antiquity in Khurāsān and Tabaristān

۷. ریکا گیزلن نقدهایی به اثر پورشریعتی در خصوص خاندان‌های پارتی و مهرهای آن‌ها دارد (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به Gyselen 2009: 163-190).

۸. مسئله‌ای که پورشریعتی در این جا بدان اشاره نمی‌کند قدرت دوره‌ای خاندان‌های یادشده است. بسته به قدرت و نفوذی که خاندان‌ها روی شاه وقت داشتند از شأن و منزلت بالایی برخوردار بودند. مثلاً، در قرن چهارم و پنجم میلادی در زمان پادشاهی یزدگرد اول، بهرام پنجم (گور)، و یزدگرد دوم شاهد قدرت‌گیری خاندان سورن هستیم و مهرنرسه یکی از بانفوذترین افراد این خاندان است. در زمان پادشاهی قباد شاهد قدرت‌گیری خاندان مهران و کارن هستیم و در این زمان نشانی از قدرت‌مندبودن دیگر خاندان‌ها نداریم. در زمان قباد شاهد درگیری خاندان کارن و مهران هستیم و سرانجام با پیروزی مهرانی‌ها کارزار به پایان می‌رسد. فقط در زمان خسرو انوشیروان است که شاهد حضور قدرت‌مندانه سه خاندان در مناطق مختلف کشور هستیم و در دوره‌های بعد دوباره شاهد حضور قدرت‌مندانه یک خاندان تحت لوای شاهنشاه ساسانی هستیم.

9. Inner-Outer Khurasan

۱۰. یک راه برای به دست آوردن تمامی نواحی ایجاد شهرها بود. اگر شهرهای ایجادشده را شاخص بگیریم، در دوره پس از شاپور دوم وضعیت دشواری پیش آمد، به طوری که هیچ‌یک از جانشینان

شاپور تا زمان قباد اول، شهر جدیدی بنا نکردند. ریکا گیزلن در این خصوص دلایلی را بیان می‌کند از جمله جمعیت اضافی زمین‌های خالصه و احتیاط دولت در سرمایه‌گذاری و ساخت شهرهایی که سود سیاسی - اقتصادی جدیدی را به دست نمی‌دادند. هم‌چنین، او استدلال می‌کند به علت این‌که جانشینان شاپور از عصری بدون مشکلات سیاسی و نظامی اساسی سود می‌بردند تمرکز خود را بر توسعه تجارت زمینی در سطح بین‌المللی، به‌ویژه در طول جاده موسوم به ابریشم، و هم‌چنین تجارت دریایی قرار داده بودند (Gyselen 1997: 104-105).

11. They even agreed to pay heavy tariffs and taxation and to respect the Sasanian king and the "crowns of the warriors", and even to provide hostages as insurance against their good conduct (Pourshariati 2008: 229).

۱۲. حمید عبداللهیان در بخشی از کتاب *مفهوم‌پردازی واقعیت در جامعه‌شناسی تاریخی (نظام ارباب غایب در ایران)* فرضیه دولت خودکامه را در ایران نقد می‌کند و آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. او فقط دو حکومت در تاریخ ایران را خودکامه می‌داند؛ یکی ساسانیان و دیگری دوره صفوی، آن هم در زمان شاه عباس بزرگ (عبداللهیان ۱۳۹۲).

۱۳. برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به آبراهامیان ۱۳۸۹.

۱۴. گزارش منابع دوران اسلامی در خصوص این‌که سیل و طاعون تلفات بسیاری بر جنبه‌های مختلف زندگی مردم وارد ساخت پذیرفتنی است (قدرت‌دیزجی ۱۳۹۵؛ Daryaei 2010).

سپاس‌گزاری

نگارنده در این‌جا مایل است از آقایان آرش ساسانی، ناصر زعفرانچی (مدیر محترم انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، و خانم لیلا جدیدی (مدیر محترم اجرایی مجله پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی) کمال سپاس‌گزاری را داشته باشد. گفتنی است، هرگونه کوتاهی یا اشتباه احتمالی در این نوشتار بر دوش نگارنده خواهد بود.

کتاب‌نامه

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، برگردان محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
آلتهایم، فرانتس (۱۳۶۹)، *کمک‌های اقتصادی در دوران باستان*، برگردان امیرهوشنگ امینی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۷۱)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، برگردان عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.

پورشریعی، پروانه (۱۳۹۷)، *زوال و فروپاشی ساسانیان*، برگردان خشایار بهاری، تهران: فرزانه‌روز.

تقوی، محمد، سمانه خلیلی‌فر، و محسن معصومی (۱۳۹۷)، «تقابل و تعامل زرتشتیان و مسلمانان در سده‌های نخستین اسلامی؛ ارزیابی انتقادی کتاب ستیز و سازش اثر جمشید گرشاسب چوکسی»، *مطالعات تاریخی جنگ*، دوره دوم، ش ۳.

تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۴۹)، *از پرویز تا چنگیز*، تهران: فروغی.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۹۱)، *دو قرن سکوت*، تهران: امیرکبیر.

سامی، علی (۱۳۹۳)، *تمدن ساسانی*، ج ۱، تهران: سمت.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ج ۲، برگردان ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

عبداللهیان، حمید (۱۳۹۲)، *مفهوم‌پردازی واقعیت در جامعه‌شناسی تاریخی (نظام ارباب غایب در ایران)*، برگردان غلامرضا جمشیدی‌ها و علیرضا صادقی، تهران: جامعه‌شناسان.

قدرت‌دیزجی، مهرداد (۱۳۹۵)، «تأثیر جنگ‌های ایران و بیزانس (۶۰۳ تا ۶۲۸ م) در فروپاشی دولت ساسانی»، *فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی*، س ۸، ش ۴.

فرای، ریچارد (۱۳۸۷)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، برگردان مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.

کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۵)، *ایران در زمان ساسانیان*، برگردان رشید یاسمی، تهران: نگاه.

کولسنیکف، آ. ای. (۱۳۵۷)، *ایران در آستانه یورش تازیان*، برگردان محمدرفیع یحیایی، تهران: آگاه.

مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۰)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱ و ۲، برگردان ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

هوار، کلما (۱۳۶۳)، *ایران و تمدن ایرانی*، برگردان حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

یعقوبی، احمد ابن اسحاق (۱۳۴۲)، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱ و ۲، برگردان محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی فرهنگی.

- Choksy, J. K. (1997), *Conflict and Cooperation: Zoroastrian Subalterns and Muslim Elites in Medieval Iranian Society*, Columbia University Press.
- Christensen, P. (2016), *The Decline of Irānshahr: Irrigation and Environments in the History of the Middle East, 500 BC to AD 1500*, Museum Tusulanum Press, Copenhagen.
- Daryaei, T. (2003), "The Persian Gulf Trade in Late Antiquity", *Journal of World History*.
- Daryaei, T. (2010), "The Fall of the Sasanian Empire to the Arab Muslims: From Two Centuries of Silence to Decline and Fall of the Sasanian Empire: the Partho Sasanian Confederacy and the Arab Conquest of Iran", *Journal of Persianate Studies*, vol. 3 (2).
- Faravashi, B. (1971), "Les Causes de la Chute des Sassanides", in: *La Persia nel Medioevo*, Rome.
- Gyselen, R. (1989), *La Géographie Administrative de l'Empire Sassanide, Les Témoignages Sigillographiques*.

- Gyselen, R. (1997), "Economy: IV. in the Sasanian Period", in: *Encyclopaedia Iranica*, Costa Mesa, California on behalf of the University Center for Iranian Studies, New York.
- Gyselen, R. (2009), "Primary Sources and Historiography of the Sasanian Empire", *Studia Iranica*, vol. 38.
- Howard-Johnston, J. (1999), *The Armenian history attributed to Sebeos*, vol. 31, Liverpool University Press.
- Jones, A. H. M. (1970), "Asian Trade in Antiquity", in: *Islam and the Trade of Asia*, D. S. Richards (ed.), Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Pourshariati, P. (2008), "Decline and fall of the Sasanian Empire: the Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran, IB Tauris", *Iranian Studies*, vol. 44.
- Rezakhani, Kh. (2011), "Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran", *Iranian Studies*, vol. 44 (3).